

تحلیل و نقد ساختار معماری مدرن با تکیه بر مبانی عام هستی‌شناسی و انسان‌شناسی (موضوع مورد نقد: خانه‌های مدرن) و ارائه قواعد روشی برای تحقق خانه حکمی

نسیم اشرفی*

استادیار معماری، گروه پژوهشی معماری حکمی - اسلامی، واحد پردیس، دانشگاه اسلامی، پردیس، ایران.

ashrafi@pardisiu.ac.ir

چکیده

بومی و حکمی‌سازی واقعیت‌های معماری همواره مستلزم شناخت و بررسی مبانی عام فلسفی دانش معماری است. آنچه به واقعیت معماری جهت می‌دهد، باورها، مکتب و ایدئولوژی‌های زمان (الگو) مؤثر بر دانش است. خانه یکی از واقعیت‌ها و فضای زندگی انسان، متأثر از دانش معماری و الگوی زمان است. بر این اساس برای تغییر وضع موجود آن به وضع مطلوب باید مبانی عام فلسفی تأثیرگذار بر وضع موجود (مدرن) شناخته شود تا با مقایسه تطبیقی مبانی مدرن و مبانی حکمی-اسلامی به نقد ساختار خانه‌های مدرن پرداخته شود تا بتوان قواعد حکمی و مطلوب را برای تحقق فضای زندگی به‌ویژه خانه (مسکن) ارائه کرد. بر این اساس پژوهش حاضر به روش توصیفی، تحلیلی به تبیین معیارهای حکمی-اسلامی مبانی هستی‌شناسی و انسان‌شناسی و با این معیار به نقد خانه‌های مدرن پرداخته و بر این اساس قواعد تغییر در خانه‌های موجود را معرفی کرده است. کلیدواژه‌ها: هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، علم معماری، خانه.

مقدمه

تبیین وضعیت مطلوب معماری خانه یا مسکن با رویکرد اسلامی از موضوعات مهمی است که مطالعات گسترده‌ای درباره آن صورت گرفته است. برخی از این مطالعات با تکیه بر نقل و اصول اسلامی مستخرج از آیات و روایات به الگوهای عینی گذشته و حال پرداخته‌اند (نقی‌زاده، ۱۳۹۵) و برخی دیگر مانند «پارادایم معماری مسکن در سیمای امروز شهر ایرانی اسلامی» ضرورت بررسی تأثیرگذاری معماری مدرن بر معماری سنتی ایران را مطرح کرده‌اند (نصر، ۱۳۹۴) که عموماً با رویکرد عرفان نظری به این قضیه پرداخته شده است. برخی دیگر نیز با تکیه بر تاریخ و فرهنگ به ویژگی‌های مطلوب معماری خانه‌های گذشته پرداخته‌اند و الگوهای عینی را استخراج کرده‌اند (معماریان، ۱۳۹۱). در این میان، پژوهش‌هایی نیز با رویکرد مبانی فلسفی، به‌ویژه حکمت صدرایی به ارائه الگوهای مطلوب در خانه‌ها پرداخته‌اند (نقره‌کار، ۱۳۸۷). در پژوهشی دیگر، نقش آموزه‌های اسلامی در چگونگی شکل‌گیری محیط مسکونی تحلیل شده و با مطالعه آیات قرآن و احادیث معتبر، چگونگی تأثیر این عوامل و تجلی آن در نمونه‌های موردی بررسی شده‌اند. تجلی اصول در کالبد مسکن در هفت اصل اساسی (رعایت اصل طبیعت، رعایت اصل اشراف‌نداشتن، رعایت اصل همجواری، تجلی اصل تعادل، تجلی اصل سلسله‌مراتب، تجلی اصل تناسب و توازن، تجلی اصل تنوع و تضاد) به‌عنوان معیارهای مؤثر بر کالبد مسکن به همراه توصیه‌های طراحی بررسی شده است (امین‌پور و همکاران، ۱۳۹۶، ص ۴۴۵). در مقاله‌ای دیگر درباره مسکن و محل زندگی براساس آیات و روایات معصومان به‌طور مستقیم و غیرمستقیم مطالبی بیان شده است. در پژوهشی دیگر، مؤلفان با رجوع به قرآن و احادیث، تجلی اصل «لاضرر و لاضرار» را مهم‌ترین اصل حقوق شهروندی دانسته‌اند. همچنین عدل در معماری مسکونی را بررسی کرده‌اند و به این پرسش پاسخ داده‌اند که حقوق شهروندی چگونه با تأکید بر عدل، بر معماری اسلامی تأثیر گذاشته و نمود آن در خانه‌های ایرانی عهد اسلامی چگونه است؟ (بمانیان و همکاران، ۱۳۹۲، ص ۸۹). پژوهشی دیگر نیز به شناخت الگوهای فضایی با رویکرد مقایسه‌ای در شکل‌گیری خانه‌های سنتی و تلاش برای استفاده از دستاوردهای آن به‌منظور دستیابی به معیارهای مناسب طراحی خانه‌های معاصر اشاره کرده است (حائری مازندرانی، ۱۳۸۸).

در حالت کلی می‌توان الگوهای پیشنهادی خانه مطلوب را از بسیاری پژوهش‌ها با رویکردهای مختلف دریافت کرد، اما آنچه در بیشتر این پژوهش‌ها مغفول مانده، توجه به نقش دانش معماری در شکل‌دهی به معماری به‌ویژه خانه‌هاست؛ به عبارت دیگر آنچه موضوع پژوهش‌های انجام شده

است همواره بر واقعیت معماری تمرکز می‌کند. علم معماری نیز به منزله دانش با غفلت مواجه می‌شود. عموماً این نوع پژوهش‌ها موردی است و به صورت کلان و بنیادین مسئله معماری را حل نمی‌کنند؛ در حالی که به نظر می‌رسد قبل از پرداختن به الگوهای عینی در معماری و تغییر معماری موجود به مطلوب، توجه ویژه بر ساختار علم معماری به منزله مولد واقعیت‌ها مهم است؛ یعنی ابتدا باید معیارهای علم یا دانش معماری مطلوب به منزله دانشی میان‌رشته‌ای تنظیم شده و سپس علم معماری موجود یعنی معماری مدرن با تکیه بر معیار علم مطلوب نقد شود تا بتوان روش و الگوهای تغییر موجود را به مطلوب ارائه کرد.

منظور از علم در نظریه حاضر، علم به معنای اصطلاحی آن است. در این تعریف استعمال علم در علوم مختلف تنها مشترک لفظی است؛ یعنی علم در منطق با علم در علوم تجربی با علم در معماری متفاوت است. در اینجا منظور علم به معنای مطلق آن نیست، بلکه علم به معنای دانش یا همان دیسپلین است که امری اعتباری است؛ یعنی قرارداد گزاره‌های مرتبط با موضوعی در ساختاری خاص، به ملاکی ویژه و به منزله یک دانش مدنظر است (مصباح یزدی، ۱۳۹۵، ص ۲۰). هر علمی اجزایی دارد و اجزای آن، موضوع، مسائل، مبادی تصویری و تصدیقی آن است (خسروپناه و عاشوری، ۱۳۹۴، ص ۲۸). بر این اساس موضوع علم معماری، فضا سازی برای زندگی انسان است که بر این اساس رابطه انسان و فضا دو موضوع اصلی علم معماری محسوب می‌شود؛ از این رو علم معماری مجموعه گزاره‌های نظام‌مند درباره انسان و فضا است که با بهره‌گیری از روش‌های مختلف به تبیین یا تفسیر مسائل انسان و فضا می‌پردازد؛ یعنی فضای زندگی تحقق یافته انسان در حال و گذشته را مطالعه می‌کند و برای رساندن به وضعیت مطلوب همواره توصیه‌هایی دارد. مشخص است که توصیه‌های علم معماری مدرن با علم معماری حکمی-اسلامی متفاوت است، ولی اینکه چگونه می‌توان این دورا به یکدیگر نزدیک کرده یا چگونه معماری حکمی را جایگزین معماری مدرن کرد، باید فلسفه مضاف علم معماری مدرن را بررسی کرد؛ چراکه هدف در نقد علم معماری، تحلیل واقعیت‌هایی مانند مکان، فضا، زیبایی و... نیست، بلکه هدف شناخت خود علم است؛ به عبارت دیگر علم معماری دانش درجه اول است که بحث درباره آن دانش درجه دوم محسوب می‌شود که در فلسفه علم معماری بررسی می‌شود (رشاد، ۱۳۸۵، ص ۲۹-۸۸). در فلسفه علم معماری، به مسائل درونی علم توجهی نمی‌شود، بلکه آنچه اهمیت می‌یابد مسائل بیرونی علم است که شامل مبانی فلسفی علم معماری (هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی و ارزش‌شناسی)، اهداف علم، روش‌شناسی علم، رابطه علم با علوم دیگر، روش آموزش علم و... است. در این میان، مبانی عام فلسفی بر سایر مسائل تاثیرگذار هستند؛ از این رو تحلیل این مبانی در هر مکتب می‌تواند در نقد چرایی واقعیت‌های معماری بسیار کارگشا باشد و با جایگزینی مبانی خودی به جای مبانی

غیر خودی بسستر تغییر علم و به تبع آن تغییر واقعیت را فراهم کند؛ از این رو پژوهش حاضر تلاش کرده است با روش توصیفی - تحلیلی مبانی هستی و انسان‌شناسی علم معماری مدرن را با تکیه بر معیارهای هستی و انسان‌شناسی حکمی - اسلامی نقد کرده و قواعد روشی مناسبی را برای تغییر معماری خانه‌های موجود به خانه‌های مطلوب ارائه کند.

روش تحقیق

روش پژوهش حاضر توصیفی - تحلیلی و تطبیقی است که دو گام دارد. گام اول با تعریف معیارهای مطلوب هستی‌شناسی و انسان‌شناسی - اسلامی با روش استدلالی و تحلیلی به نقد مبانی هستی‌شناسی و انسان‌شناسی علم معماری مدرن می‌پردازد. سپس با مقایسه تطبیقی مبانی دو معماری حکمی و مدرن به معرفی قواعد حاصله از این مبانی در فضا سازی خانه پرداخته است. منابع معرفتی در پژوهش حاضر عقل، نقل، تجربه و تاریخ هستند.

مبانی نظری و یافته‌ها

تبیین هستی‌شناسی در دانش معماری

مبانی عام هستی‌شناسی نقش بسیار مهمی در انسان‌شناسی و خداشناسی دارد و به تبع آن انسان‌شناسی نقش بسیار مؤثری در تولید علم خواهد داشت. در سخنان ائمه اطهار (علیهم السلام) درباره هستی‌شناسی از دو وجود بحث می‌شود: یکی خالق و دیگری مخلوق. در نگاه حکمی و مکتب اسلام همواره بر این دیدگاه تکیه دارد که هستی وجود دارد و به دو دسته مستقل و وابسته تقسیم می‌شود. بر این اساس شناخت هستی، پدیده‌های هستی و قوانین هستی از الزامات هستی‌شناسی است که مبتنی بر سه اصل است:

۱. توجه به عوالم هستی به منزله حقیقتی طولی و سامانه‌ای
 ۲. پذیرش هویت پدیده‌های هستی به مثابه حقیقت سامانه‌ای (ذات و رابطه)
 ۳. پذیرش قوانین هستی (ثابتات و متغیرات) به منزله حقیقت طولی
- مقایسه هستی‌شناسی مکاتب مختلف غربی همواره نشان می‌دهد تمام سه اصل بالا را نپذیرفته‌اند و به همین دلیل تکیه بر این مکاتب علم معماری را دچار نقص خواهد کرد.

بررسی عوالم هستی در مکتب اسلام و مقایسه با مکتب مدرن

مبانی هستی‌شناختی اسلامی، ضمن تثبیت واقعیت خارجی و طرد و نفی ایده‌آلیسم، دایره جهان

هستی را از جهان مادی وسیع‌تر دانسته و جهان را حقیقت واحدی می‌داند که دارای مراتب مختلف از شدید تا ضعیف است. در کنار این اصول، اصل علیت، ضرورت علی معلولی و قاعده سنخیت، ارتباط میان اجزا و مراتب عالم را نشان می‌دهد و بستر پیش‌بینی و شناخت را فراهم می‌کند. در این الگو شدیدترین مرتبه عالم وجود و سرسلسله علت‌ها، خداوند متعال یا همان هستی مستقل است که به تمامی موجودات عالم حقیقت می‌دهد. در میان موجودات عالم نیز، انسان اشرف مخلوقات و دارای هویتی پیچیده و چندبعدی است که بعد اصیل آن حقیقتی غیر مادی دارد (مطهری و طباطبایی، ۱۳۷۷، ج ۶، ص ۴۹۴؛ مطهری، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۲۴۰؛ پارسانیا، ۱۳۹۰، ص ۱۵۱-۱۵۲؛ خسروپناه، ۱۳۹۲، ص ۱۳۰).

بنابراین اسلام و فلسفه اسلامی در ارتباط با هستی‌شناسی و این سه رکن معتقد بر وجود واقعیت هستند و این واقعیت دو قسم دارد: مستقل (خالق) و رابط (مخلوق) (ابراهیمی دینانی، ۱۳۸۳، ص ۲۷۰). واقعیت مستقل، واحد و واقعیت رابط، متکثر است. واقعیت‌های رابط، عین ربط به آن موجود مستقل هستند. نسبت میان این موجودات رابط، نسبت تشکیکی است و تشکیک موجودات رابط، به شدت و ضعف وابستگی مربوط می‌شود؛ یعنی هرچه شدت نیازمندی‌اش بیشتر باشد، وجود شدیدتری دارد. نسبت علیت حقیقی تنها در میان «وجود مستقل» و «موجودات رابط» مشاهده می‌شود و در میان وجودات رابط تنها نسبت علیت اعدادی برقرار است. وجود رابط دارای عوالمی مانند طبیعت، ملکوت و جبروت است. آن وجود مستقل نیز عالم الوهیت است (خسروپناه، ۱۳۹۱، ص ۱۵). هستی نیز شبکه و سامانه‌ای است که براساس آن تمام موجودات تحت اراده وجود مستقل یعنی خداوند تدبیر می‌شود؛ یعنی علاوه بر ساختار طولی، ساختار شبکه‌ای دارند؛ چراکه عوالم ربط بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند و درهم تنیده می‌شوند، اما همه تحت ربوبیت خداوند هستند که این شبکه باید از نظام احسن برخوردار باشد؛ یعنی نظامی که تعادل وجودات رابط را حفظ و به آن‌ها کمک می‌کند تا به وجود مستقل نزدیک شوند؛ به عبارت دیگر زندگی توحیدی بیابند و کثرات، وحدت یابند.

معماری نیز دارای مرتبه وجودی کالبدی یا صوری و معنایی است که همه آن‌ها در قالب نظام امکان تحقق دارند که در بطن آن‌ها نیز خرده‌نظام‌هایی وجود دارد؛ برای نمونه اگر نظام کالبدی معماری انسجام درستی داشته باشد، می‌توان مفهوم عدل را بر آن بار کرده و از آن به عدل فضایی

۱. حضرت علی (ع) می‌فرماید: «مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا مُقَارَنَ وَغَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا بِهِ مُزَايَلَةٌ: با هر چیزی خدا (وجود مستقل) هست ولی نه به گونه‌ای که همنشین و نزدیک او باشد و غیر از هر چیزی است ولی نه بدان سان که از او دور باشد» (نهج البلاغه، خطبه ۱).

یاد کرد. همچنین زمانی که بتوان صورت منسجمی از یک اثر معماری را فهمید، می‌توان بیان کرد که نظام صوری معماری مبتنی بر جریان عدل صوری است و این مراتب وجودی عدل مدار، سبب می‌شود نظام معنایی توحیدی توسط مخاطب درک شود؛ از این رو در خلق فضاها یک خانه توجه به رابطه طولی و شبکه‌ای اهمیت می‌یابد؛ یعنی فضای یک خانه باید کیفیتی داشته باشد که قاعده عدل در تمام ساحت‌های معنایی، صوری و کالبدی تجلی یابد؛ برای مثال ساحت صوری یک آشپزخانه در طول معنای خود سبب ایجاد کالبد می‌شود که این معنا به تعریف انسان باز می‌گردد و در نتیجه در مبانی انسان‌شناسی تعریف خواهد شد.

اما هستی‌شناسی مکتب مدرن مبتنی بر رویکرد سکولاریستی و اومانیستی که از دوران رنسانس آغاز شد، همواره بر عالم ماده تمرکز می‌کند و مراتب طولی و سامانه‌ای را نمی‌پذیرد که البته جریان ترانسفورمیسم یا داروینیستی این نوع نگاه به هستی را تشدید می‌کند. هستی‌شناسی مبتنی بر اصالت ماده همواره در معماری مدرن و به تبع آن در خانه‌های مدرن تأثیر می‌گذارد و آنچه تنها از فضای یک خانه انتظار می‌رود، تأمین نیازهای مادی و آسایشی انسان است. اثبات همین موضوع را می‌توان در شعار معروف لوکوربوزیه از تعریف یک خانه ملاحظه کرد که بیان می‌کند: «خانه ماشینی است برای زندگی» (Le, 1931, p33). که خانه را در حد یک ساحت مکانیکی و مادی تنزل داده است که می‌توان آثار این شعار و نوع نگاه به هستی را در تمام آثار معماری مدرن و پست مدرن تا به امروز مشاهده کرد. هستی‌شناسی معماری مدرن ماتریالیستی است و طبیعت منشأ تمام سطوح حیات است (Gould, 2007, p13). صاحب‌نظران داروینیسم بر این نکته تأکید دارند که داروینیسم از ناتورالیسم فلسفی یا همان ماتریالیسم جدانشدنی است که این نظریه بر بسیاری از علوم از جمله معماری مدرن تأثیرگذار بوده است. مایر نیز در مقاله خود بر هستی‌شناسی ماتریالیستی صحنه گذاشته و اذعان کرده است داروینیسم تمام پدیده‌ها و علل ماورای طبیعی را نفی می‌کند (Mayer, 2004, p13; Futuyama, 1998, p3) و وجود امر قدسی در هستی نفی می‌شود؛ از این رو این نوع هستی‌شناسی در ایجاد اثر معماری مانند خانه آنچه مدنظرش خواهد بود، تنها کالبد است.

بررسی هویت پدیده‌های هستی (ذات و رابطه) در مکتب اسلام و مقایسه با مکتب مدرن
فیلسوفان اسلامی معمولاً اشیاء را دارای ذات می‌دانند و برای آن‌ها قائل به جنس و فصل هستند. تقریباً همه فیلسوفان پیش از دوران مدرن ذات‌گرا بودند. ذات‌گرایی مبنایی است که متفکران یونان باستان مانند ارسطو آن را قبول داشتند. آن‌ها معتقد بودند هر موجودی جوهری

و اعراضی دارد. ذات‌گرایی ارسطویی وارد فلسفه اسلامی شد و فیلسوفان اسلامی از این مبنا تا ملاصدرا آن را قبول داشتند. بعد از یونان باستان، دوره هلنیزم است که گروه‌هایی مانند کلیون و تا حدودی رواقیون ضد ذات‌گرا بودند. در قرون وسطی که ایمان‌گرایی رواج داشت، ایمان‌گرایان انتقادهایی به ذات‌گرایی داشتند. همچنین نومیالیسم را قبول کردند و اثبات و کلیات را نپذیرفتند. در رنسانس نیز عده‌ای مانند جان لاک طرفدار ذات‌گرایی و گروهی مانند جرج بارکلی و هیوم مخالف ذات‌گرایی شدند. فیلسوفان علم و به‌ویژه فیلسوفان تحلیلی روحیه ضدذات‌گرایی را داشتند. می‌توان گفت کسانی که گرایش‌های ابزارگرایی، عمل‌گرایی، انجام‌گرایی، کل‌گرایی، کارکردگرایی پوزیتیویسم، فلسفه تحلیلی، فلسفه زبانی هرمنوتیک، ساختارگرایی و پساساختارگرایی داشتند، عمدتاً ذات‌گرایی را کنار گذاشتند و آن را قبول نداشتند (خسر و پناه، ۱۴۰۰، ص ۱۰۰)؛ بنابراین یکی از تحولات اساسی در دوران مدرن بی‌توجهی به ذات است که کم‌کم به انکار ذات و ذاتیات شیء انجامید و منجر به آن شد که هویت اشیاء را همان ربط و ارتباطش با پدیده‌های دیگر دانستند.

این امر در واقعیت‌های علم معماری مدرن نیز تأثیر گذاشت. در آثار معماری مانند خانه‌های مدرن بیش از آنکه بر ذات فضا پرداخته شود، روابط بین فضاها مطرح شدند. پنج اصل مطرح‌شده لاکوربوزیه (پدر معماری مدرن) که برای خانه یا ویلا ساوی مطرح کرد به‌نوعی حاکی از همین موضوع است که قاعده ربط بیش از قاعده ذات اهمیت دارد که تقریباً در تمام آثار مدرن و پست‌مدرن امروز جریان دارد. پلان آزاد و بازشوها و حتی تزئینات (پوسته‌ها) تشخیص ذاتی ندارند؛ زیرا تنها براساس ارتباطات فضایی تنظیم می‌شوند و به‌نوعی بر هویت حرکتی بیش از هویت سکون در فضا تأکید دارند (شکل ۱).

این امر در فضا‌های معماری فولدینگ (Folding) و پساساختارگرا بسیار مشهود است؛ به‌طوری‌که هیچ فضایی جداگانه ذات و هویت شاخصی ندارد، آثار سبک فولدینگ معمولاً متشکل از لایه‌هایی است که به‌صورت هم‌ارتفاع در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند و هیچ یک وجه تمایزی از

۱. پنج اصل:

پیلوتی: تعویض دیواره‌های تکیه‌گاهی به‌کمک شبکه‌ای از ستون‌های بتنی مسلح که بار سازه را تحمل می‌کنند و اساس زیبایی‌شناسی جدید است.

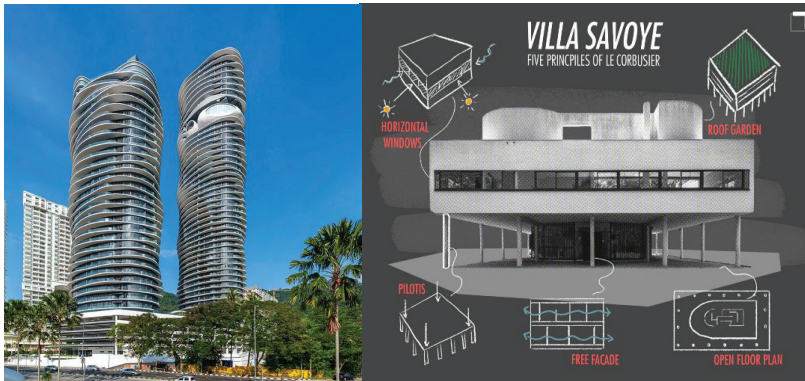
طراحی آزاد نقشه همکف- نبود دیوارهای باربر، یعنی خانه برای استفاده داخلی‌اش آزاد است.

طراحی آزاد نما- جدا کردن نمای بیرونی ساختمان از عملکرد ساختاری آن- این نما را از محدودیت‌های ساختاری عاری می‌کند.

پنجره افقی که نما را در تمام طول آن قطع کرده و اتاق‌ها را هم‌اندازه روشن می‌کند.

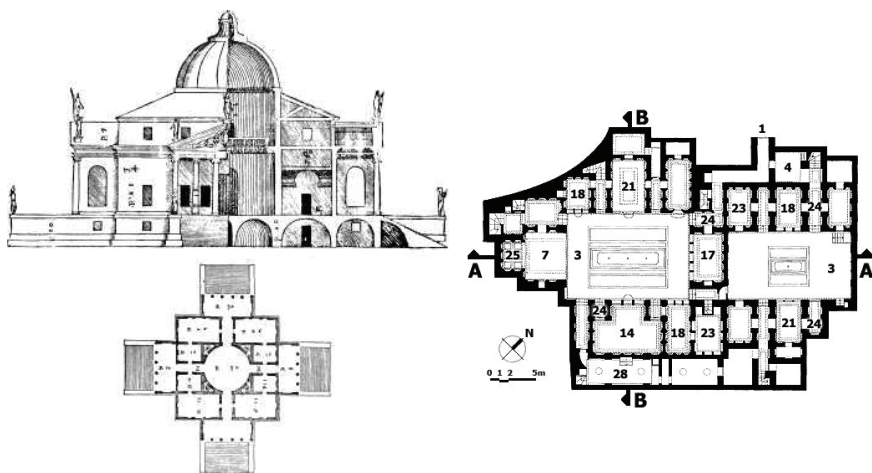
بام باغ در پشت‌بام مسطح می‌تواند ضمن داشتن محافظت اساسی در پشت‌بام بتنی، به فضای خانگی تبدیل شود.

دیگری نداشته و در واقع ذات مشخصی از خود ندارند. این خط فکری جریان معاصر غرب نیز است (جنکنز، ۱۳۹۸، ص ۱۸۸-۱۸۹).



شکل ۱. تصویر راست: مجتمع مسکونی لوکس در مالزی، معمار اسپارک کانادایی، ۲۰۱۸.
تصویر چپ: ویلا ساوی، فرانسه، معمار: لوکوربوزیه ۱۹۳۱.

در هر دو اثر قاعده ربط بیش از قاعده ذات موضوعیت یافته است. ۵ اصل مطرح شده در معماری لوکوربوزیه همواره بر قاعده ربط تأکید می کنند که این اصول به نحو دیگری با افراط در ربط‌گرایی در معماری فولد مانند مجتمع مسکونی لوکس دیده می شود. در معماری قبل از مدرن و معماری سنتی، بیش از آنکه بر ارتباطات فضاها تکیه شود، ذات هر فضا از تشخیص خاصی برخوردار بود؛ یعنی معمار با تشخیص بخشی به عملکرد فضا مبتنی بر نیازهای کاربر برای هر یک از فضاها تعریف مشخصی داشته که تناسب خاص از همین ذات‌گرایی حاصل شده است. فضاهایی مانند پنج‌دردی، سه‌دردی، شاه‌نشین، هشتی، گوشواره، شبستان و... در معماری سنتی ایرانی تشخیص ذاتی داشته‌اند؛ حتی تزیینات نما، بازشوها و... هر کدام دارای ذاتی جداگانه بودند؛ هر چند ارتباط وثیقی نیز با یکدیگر داشتند. در معماری قبل از مدرن غرب نیز این موضوع به‌طور دیده می شود. توجه به ابعاد و اندازه‌های معماری کلاسیک برای تعریف هر فضای مشخص یا تعریف و نام‌گذاری خاص ستون‌ها و تنوع تزیینات در فضاهای مختلف حاکی از نوعی رویکرد ذات‌گرایی برای معماری بود (شکل ۲). در واقع می توان گفت عمده گزاره‌های علم معماری امروز مدرن و پست مدرن بیش از ذات فضا بیانگر روابط بین فضاهاست (مانند معماری پساساختارگرا، فولد، کیهانی، مینیمال و...) که شکستن تناسب‌ها نیز حاصل بی توجهی به ذات است. حتی در تنظیم روابط انسان و فضا آنچه در نظر گرفته می شود دیالکتیک فضا و انسان برای نوعی ادراک خاص فضایی است؛ در حالی که ذات انسان و ذات فضا به‌صورت جداگانه مدنظر روان‌شناسان محیطی رفتارگرا نبوده است.



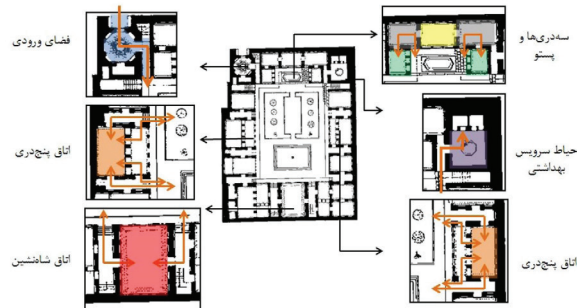
شکل ۲. تصویر راست: خانه گرامی، دوره قاجاریان.

تصویر چپ: ویلی روتوندا، ایتالیا، معمار: پالادیو ۱۵۶۷ میلادی

در هر دو اثر مشاهده می‌شود که توجه به ذات تک‌تک فضاها اهمیت داشته است که البته قاعده ربط هم با توجه به این ذات موضوعیت می‌یافته و فضاها جانمایی می‌شدند. با توجه به مباحث بیان‌شده نتیجه می‌گیریم که گویا اشیاء غیر از حیثیت ارتباطی، هویت دیگری ندارند. همچنین چون پیش از این اشاره شد که فلسفه اسلامی پدیده‌ها را دارای ذات می‌داند، این پرسش مطرح می‌شود که آیا ارتباط بین پدیده‌ها در مکتب اسلام و فلسفه اسلام نفی شده است؟

در بحث‌های حکمی به‌ویژه در حکمت متعالیه ارتباط میان ذات و ذاتیات شیء همواره مطرح است، اما ارتباطات پدیده‌ها نیز بخشی از هویت ذاتی آن‌ها محسوب می‌شود. شیء مادی زمان، مکان و حرکت جوهری دارد و حرکت جوهری آن نیز منشأ زایش حرکات و ارتباطات عرضی - لازم با مفارق - است و آن عرضی لازم و عرضی مفارق همان روابطی است که شیء با اشیاء دیگر دارد. درباره رابطه انسان و فضا نیز همین حالت وجود دارد. انسان از سرشت و فطرتی برخوردار است که قابلیت دارد در اثر حرکت جوهری - که البته نیت و اراده و اعمال جوارحی و جوانحی انسان‌ها در آن نقش دارد - ذاتی را به دست آورد. ارتباطات و روابط خود با دیگران نیز از همین ذات نشدت می‌گیرد؛ یعنی آن روابط و ذات در مجموع، هویت ذاتی آن شخص را تشکیل می‌دهد. همان‌طور که بیان شد در دنیای علم روان‌شناسی محیطی رفتارگرا تنها به رفتارها و محرک و پاسخ توجه می‌کنند؛ در حالی که اگر به ذات توجه شود، می‌توان درک کرد که منشأ محرک‌ها و پاسخ‌ها هویتی ذاتی است و با شناخت آن هویت ذاتی قدرت پیش‌بینی رفتارها در فضای معماری بیشتر خواهد بود.

با توجه به آنچه بیان شد، ذات، حقیقتی شبکه‌ای دارد یعنی هویت ذاتی یک شبکه است و ذات شیء تنها جنس و فصل نیست، بلکه علاوه بر جنس و فصل - که اجزای ذات هستند - لوازم ذات نیز جزء ذات شیء است؛ از این رو، هنگامی که فضای معماری از ذات مشخصی برخوردار باشد، یعنی اگر هویت هر فضایی براساس عملکرد خاص خود مبتنی بر تأمین نیازهای ذات انسان شکل بگیرد، در ارتباطات با فضاها و انسان‌ها روابطی ایجاد می‌شود که از لوازم ذات هویت یافته در فضا است؛ برای نمونه در خانه‌های گذشته ارتباط اتاق‌ها با اتاق اصلی براساس لوازم ذات هر کدام از این فضاها بوده است؛ در حالی که در بیشتر خانه‌های مدرن ارتباط دو فضا بر ذات آن‌ها ارجحیت دارد (شکل ۳)؛ بنابراین اگر تنها روابط پدیده‌ها مدنظر باشد و ذات کنار گذاشته شود، ساحتی از واقعیت درک شده و ساحت اصلی و گوهری درک نمی‌شود؛ از سوی دیگر، اگر تنها ذات اشیاء مدنظر باشد و روابط آن‌ها نادیده گرفته شود، بخش عظیمی از معماری و علم مدرن تعطیل می‌شود، اما هنگامی که حقیقت ذات، پدیده شبکه‌ای دانسته شود، یعنی ذاتیات، لوازم، حرکات و آثار آن مدنظر باشد، علاوه بر اینکه ساحت‌های مختلف ذات شناخته می‌شود، می‌توان از کشف روابط اشیاء نیز سخن گفت و حتی آن روابط را عمیق‌تر درک کرد. بر این اساس در علم معماری باید توجه ویژه‌ای به ذات فضا و ذات انسان - خواه فطرت فردی و خواه فطرت اجتماعی - داشت.



شکل ۳. خانه زینت الملک، دوره قاجار

تمام اتاق‌ها مانند پنج‌دري، شاه‌نشین، سهدری‌ها و ورودی ذاتی دارند. همچنین هر کدام براساس نوع عملکرد و نیاز انسان حدودی ذاتی دارند و در عین حال با قاعده ربط بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند و تأثیر می‌پذیرند (منبع شکل‌ها: مؤمنی و ناصری، ۱۳۹۴).

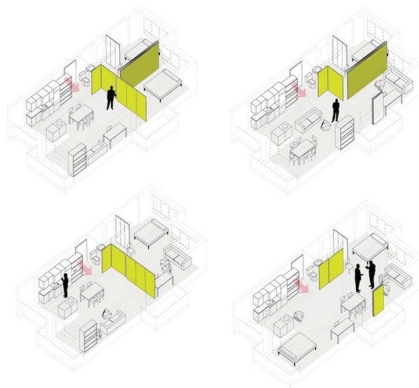
البته ذات‌گرایان که اشیاء را دارای ذات می‌دانند، اشیای طبیعی و مخلوقات الهی را مدنظر دارند. آنان مصنوعات بشری را مرکب اعتباری می‌دانند و برای آن‌ها وحدت حقیقی قائل نیستند، بلکه ترکیب و مرکبی می‌دانند که وحدت اعتباری یافته‌اند، اما از آنجا که ذات و ربط حقیقت

یک پدیده ذومراتب و شبکه‌ای دانسته شد، مصنوعات نیز دارای ذات خواهند بود. اگرچه وحدت حقیقی مرکبی که مصنوع بشری است ضعیف‌تر از وحدتی است که مرکب حقیقی مصنوع الهی دارد، از آنجا که وحدت همواره ذومراتب است و شدت و ضعف دارد؛ پس می‌توان گفت هیچ شیئی در خارج وجود ندارد، مگر اینکه دارای وحدت حقیقی باشد، هرچند وحدتش ضعیف باشد؛ بنابراین، آثار و واقعیات معماری همه وحدت حقیقی دارند؛ از این‌رو، دارای هویت هستند و ذات و لوازمی دارند. براساس نکته فوق همان‌گونه که ذات انسان‌ها و لوازم این ذات و روابط این ذات تحول‌پذیر است و در اثر بینش و منش و کنش و اراده، حرکت جوهری پیدا می‌کند، آثار معماری - که اشاره شد وحدت حقیقی دارند - نیز ذات و لوازم ذاتشان در اثر تأثیری که انسان‌ها بر آن‌ها می‌گذارند تحول‌پذیر است؛ به عبارت دیگر، هویت‌های ذاتی آثار معماری براساس روابطی که انسان‌ها با آن‌ها دارند، متنوع و متعدد است.

براساس بحث فوق که بحثی هستی‌شناختی است و ذات‌گرایی و ربط‌گرایی به‌صورت یک شبکه تعریف شد و همچنین تأثیر آن بر واقعیت معماری تحلیل شد، این مبنا در تمام موضوعات معماری می‌تواند نظریه‌های جدید، کارآمد و متناسب با مقاصد جامعه خودی تولید کند؛ بنابراین اگر در پرداختن به تولید علم معماری به این مبنا اندیشیده نشود، واقعیت معماری و ساحت‌های آن به‌درستی درک نمی‌شود؛ حتی بسیاری از حقیقت‌های آثار معماری کشف نخواهد شد و نظریه‌ها در بومی و حکمی‌سازی علم ناکارآمد خواهند بود.

بررسی قوانین هستی (ثباتات و متغیرات) در مکتب اسلام و مقایسه با مکتب مدرن
توجه به عوالم سامانه‌ای (عوالم ربط) در بخش اول و همچنین پذیرش هویت سامانه‌ای ذات و ارتباط واقعیت‌ها (به‌واسطه حرکت جوهری) در بخش دوم، همواره این سؤال را ایجاد می‌کند که رابطه هستی با پدیده‌ها براساس چه اصولی تنظیم می‌شود؟ با توجه به بخش اول و بحث ربوبیت عالم مستقل، همچنین عبث‌نبودن خلقت هستی و خلقت انسان و کمال‌گرایی فطری انسان الزام وجود قوانین ثابت در هستی مطرح می‌شود؛ یعنی همان سنت‌های لایتغیر الهی و مربوط به عالم مستقل که همواره رسالت شکل‌دهی به رابطه بین پدیده‌ها و عوالم دارند و تحول ذات و نحوه ارتباطات آن با پدیده‌های دیگر را در جهت هدف خلقت بر عهده دارند؛ برای مثال فطرت اصلی انسان که سنت لایتغیر الهی به شمار می‌آید، هدایت‌کننده فطرت تبعی انسان است که سبب کمال ذات او می‌شود. همچنین در ارتباط با اینکه پدیده‌های عالم مادی زمانمند و مکانمند هستند الزام وجود برخی قوانین متغیر نیز مطرح می‌شود.

بر این اساس توجه به ثابتات و متغیرات در تولید نظریه معماری حکمی باید به صورت طولی مدنظر قرار بگیرد؛ به طوری که خود متغیرات در قالب حقیقت سامانه‌ای در طول ثابتات تنظیم شوند. در واقع ثابتات که برآمده از عالم مستقل (خداوند) هستند، معیار سنجش تحول متغیرات به منظور کارآمدی آن‌ها خواهند بود. بر این اساس معمارانی که با مبانی هستی‌شناسی ماتریالیستی به طراحی خانه یا هر فضای دیگری می‌پردازند، تنها به دنبال تنظیم متغیرات با متغیرات هستند؛ چراکه هستی در دیدگاه این نوع مکاتب قوانین ثابت الهی ندارد و روابط بیش از ذات برای او اهمیت دارد؛ از این رو تنها یک ساحت مادی در هستی است و بر همین اساس سبب کثرت‌گرایی و نسبی‌گرایی مطلق در علم می‌شود. انعطاف‌پذیری مدرن در مسکن به دلیل مساحت کم فضاها یکی از نمونه‌های حاصل از هستی‌شناسی ماتریالیستی است که به دلیل بی‌توجهی به امر ثابت در فضا دچار نسبی‌گرایی شده است؛ در حالی که این انعطاف‌پذیری در خانه‌های سنتی مبتنی بر توجه به امر ثابت در فضا صورت می‌گرفت؛ یعنی اتاق نشیمن خصوصی و اتاق مهمان هرکدام از معنایی جدا و قانون ثابتی جدا پیروی می‌کنند که نمی‌توان آن‌ها را به یکدیگر تبدیل کرد. در گذشته ملاک انعطاف‌پذیری به دنبال حفظ امر ثابت با تکیه بر متغیر اقلیمی صورت می‌گرفت؛ بنابراین هستی‌شناسی مبتنی بر متغیرات صرف و بی‌توجهی به ثابتات نوعی الگوی نسبی در طراحی مسکن یا خانه ایجاد می‌کند که از لحاظ فطری و گرایش انسان به بودگی در فضا و ایجاد حس تعلق مکانی تناسبی ندارد (شکل ۴)



شکل ۴. نمونه‌ای از خانه‌های منعطف

در این مدل عینی، در تنظیم فضاهای خانه مانند نشیمن و خواب‌ها و حتی آشپزخانه امر ثابتی مدنظر نیست و تنها تغییر موضوعیت دارد؛ به طوری که در هر بازه زمانی می‌توان را به یکدیگر تغییر داد که البته این نشانگر نبود ذات‌گرایی در هستی‌شناسی است.

تبیین انسان‌شناسی در دانش معماری

یکی از مبانی مهم در دانش معماری بحث انسان‌شناسی است. انسان ساحت‌های مختلفی دارد و همین ابعاد وجودی نیازهای متفاوتی را برای او ایجاد خواهد کرد؛ بنابراین توجه به انسان‌شناسی به دلیل آنکه معتقد به ابعاد مختلف وجودی او باشیم یا نباشیم، می‌تواند در جهت‌گیری دانش معماری و طراحی فضاهای مختلف تأثیرگذار باشد. زمانی که دانش معماری تنها بعد مادی انسان را مدنظر قرار می‌دهد و بعد روان و روح او مورد غفلت قرار می‌گیرد، ساختار دانش همواره مبتنی بر رفع نیازهای مادی انسان تنظیم شده است. همین امر سبب می‌شود محصول دانش مانند یک خانه فارغ از فضاهای معنا محور و تنها بر فضاهای آسایش محور تکیه کند.

مسئله انسان‌شناسی در دو حوزه معمار و مخاطب اثر موضوعیت دارد و از اهمیت بالایی برخوردار است. از آنجا که معماری پدیده‌ای مرتبط با انسان است و باید متناسب با انسان محقق شود، تنها در پرتو مناسبات با انسان معنا می‌یابد و تعیین آن در ارتباط با امری انکارناپذیر است. البته این تناسب، ابعاد گوناگونی را در بر می‌گیرد: از مراتب وجودی، نیازها و استعدادها انسان تا کیفیت زندگی او (خسروپناه، ۱۴۰۰، ص ۱۷۸).

ساحت‌های وجود انسان در مکتب اسلام و مقایسه با مکتب مدرن

انسان موجودی چندساحتی است که عموماً به صورت کلی آن را در سه ساحت جسم، نفس و روح تعریف می‌کنند (علامه طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۶، ص ۳۵۰). البته وجود انسان با حرکت جوهری اش، ساحت‌های فراوانی پیدا می‌کند و این‌گونه نیست که تنها به صورت دو ساحت مادی و روحانی باشد. ساحت‌های گوناگون انسان نیز تنها دارای یک «من سفلی» و یک «من علوی» نیست، بلکه برای هر انسانی «من‌های سفلی» و «من‌های علوی» وجود دارد که هر یک از این من‌ها، نیازهای متعددی دارند. هر انسانی نیز می‌تواند این نیازها را که «من‌های استعدادی» او هستند، با اراده خود و عوامل گوناگون فردی و اجتماعی به فعلیت درآورد. در انسان‌شناسی اسلامی، اصالت با «من‌های علوی» است. هر «من علوی» نازل‌تر، فرع «من علوی» بالاتر است؛ بنابراین «من عاقله» با «من ملهمه» یا «من مطمئنه» با «من راضیه و مرضیه»، از لحاظ درجه متفاوت هستند.

در انسان‌شناسی اسلامی «من‌های سفلی» نیز اصالت بالتبع دارند؛ یعنی «من‌های سفلی» هم باید به تبع «من‌های علوی» به فعلیت برسند و این‌گونه نیست که اسلام «من‌های سفلی» را بی ارزش بداند، بلکه تأمین نیازهای آن‌ها را نیز لازم می‌داند. در حالت کلی من‌های علوی و سفلی در سه ساحت طبیعت، غریزه و فطرت و در سه مرتبه وجودی جسم، نفس و عقل جمع می‌شوند. ذکر آرای

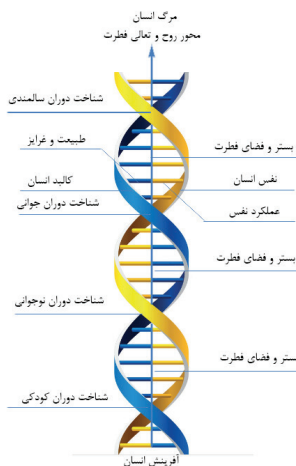
علامه طباطبایی کمک شایانی به وضوح بحث می‌کند. وی دربارهٔ مراتب ادراک زیبایی می‌گوید: «حُسن یا زیبایی عبارت است از هر چیزی که بهجت آورد و انسان به‌سوی آن رغبت کند و این حالت سه قسم است: چیزی که عقل آن را نیکو بداند؛ آنچه از نظر هوای نفس نیکو قلمداد شود و هر چه که از نظر حسی زیبا و نیکو باشد. البته این تقسیمی است برای زیبایی از نظر ادراکات سه‌گانهٔ انسان» (همان، ص ۳۶۱). بدیهی است که اگر هریک از این حال تنها با ابزار ویژهٔ خود (حس، نفس و عقل) درک شود، انسان واجد مراتب وجودی سه‌گانه‌ای خواهد بود؛ از این‌رو با توجه به جمیع جهات و آرای مختلف و به‌ویژه آرای متألهین می‌توان سه مرتبهٔ اصلی برای انسان قائل شد: مرتبهٔ جسمانی، مرتبهٔ نفسانی و مرتبهٔ عقلانی که خود این مراتب در بطن خود نیز دوباره مراتبی از ساحت‌ها را دارند.

بین ساحت‌های انسان روابطی وجود دارد که توجه به این روابط می‌تواند معماران و پژوهشگران را در خوانش آثار و خلق آثار معماری بسیار یاری کند. مرتبهٔ نفسانی انسان مرتبهٔ بالای جسم و مرتبهٔ نازل‌تر عقل است؛ از این‌رو انسان باید بتواند عقل را راهنمای نفس کند تا در نوع جهت‌دهی به مرتبهٔ جسمانی روش صحیح را اعمال کند. به عبارتی نفس، نرم‌افزار و محرک کالبد است که باید در جهتی رشد کند که فعل انسان را به‌سوی حقیقت نزدیک کند؛ در این صورت معماری به‌سوی ساحت سوم وجودی یعنی فطرت سوق می‌یابد (اشرفی، ۱۳۹۹).

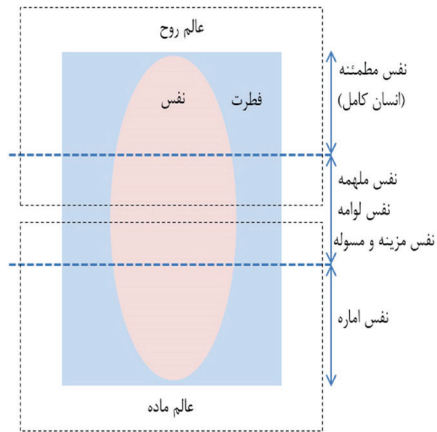
بنابراین، در حوزهٔ شناخت معماری، شناخت من معمار و انسان از حیث نفس موضوعیت می‌یابد و از طرفی این ساحت از حیات (نفس) برای ارضای نیازهای مرتبط با خویش به معماری نیازمند است. بخشی از قابلیت‌های معماری با ساحت «غریزه» که متناظر با نفس اوست، تناظر می‌یابند. در این ساحت در معماری باید به‌دنبال قابلیت بود که به‌نحوی پاسخ‌گویی آن بخش از غرایز آدمی باشد که به‌مثابهٔ یک قانونمندی عمل می‌کنند؛ برای مثال اگر آدمی برای خود خانه‌ای می‌سازد تا از باد و باران و آفتاب و تعرض مصون بماند، آن اقدامی است که از غریزه بقای نفس سرچشمه می‌گیرد. این مؤلفه در پایین‌ترین درجهٔ نفس تحقق می‌یابد که البته در مرتبهٔ میانه‌ای از نفس، نیازهایی همچون امنیت، عدالت، آزادی، زیبایی و... در فضا و معماری بررسی می‌شوند. صورت‌هایی که در ساحت پایینی از نفس خلق می‌شوند؛ معمولاً قراردادی است و ریشه‌ای در ماوراءالطبیعه ندارند، بلکه ریشه‌های آن در روان انسان است که در مرتبهٔ پایینی نفس قرار گرفتند، ولی اگر نفس در مرتبهٔ بالایی قرار بگیرد در جهت رفع نیازهای فطری و معنوی انسان گام برمی‌دارد. مکتب مدرن که در هستهٔ مرکزی طبیعت قرار گرفته است، درحقیقت حرکت به سمت هدف را رها می‌کند و انسان را تنها چنان‌که وجود دارد تعریف می‌کند؛ در این صورت به نوعی در در نفس اماره غور کرده است؛ درحالی که در تعالیم انسانی، انسان کامل ضمن اینکه همهٔ مراتب پایین‌تر

از خود همچون طبیعت و جامعه و تاریخ را شامل می‌شود، توانسته است خود را به بالاترین درجه هستی یعنی تا مرز سدره المنتهی عالم وجود برساند (نقره‌کار، ۱۳۸۷، ص ۱۳۰)؛ بنابراین یک معما باید فطرت خویش را راهنمای طبیعت و غرایز خود گرداند و آن‌ها را به دست فطرت تعدیل کند؛ به عبارتی جسم اگر کالبد انسان تعریف شود، نفس نرم‌افزار و محرک این کالبد است که باید در جهت پرورش و کمال روح به فعل پردازد (شکل ۵).

براساس رابطه‌ی ساحت‌های سه‌گانه انسان مراتبی در نفس ایجاد می‌شود که بر سه نوع «اماره»، «لواحه» و «مطمئننه» تقسیم شده‌اند. نفس اماره با نفوس دیگری همچون مزینه و مسوله ارتباط دارد. نفس مسوله غیر از نفس اماره است، نفس اماره را انسان می‌شناسد، او را امر به معصیت میکند و او با اینکه میداند این معصیت است، مرتکب می‌شود، بعد یا توبه میکند یا در فکر توبه است، اما انسان، نفس مسوله را نمی‌شناسد. نفس مسوله، انسان را به زشتی امر نمی‌کند، بلکه اغوا میکند و زشتیها را خوب جلوه می‌دهد. نفس مسوله، عمل زشت را توجیه می‌کند، ولی نفس مزینه، عمل زشت را زیبا جلوه می‌دهد. نفس لواحه نیز همان نفسی است که حجاب را از فطرت برمی‌دارد. با توجه به اینکه فطرت همواره به سیر در مسیر کمال تمایل دارد، با هر عاملی که سیر او را متوقف یا کند مبارزه میکند که در صورت جهت‌دهی به آن به نفس ملهمه و مطمئننه تبدیل می‌شود. نفسی که با الهامات سروکار دارد که نصیب اهل سلوک و مؤمنان متوجه و اولیای الهی می‌شود. نفس ملهم است که هر چقدر فعال شود، فرد را به نفس مطمئننه می‌رساند؛ به عبارت دیگر نفس مطمئننه همان فطرت است که نیروهای بالقوه‌اش، بالفعل شده است (سجادی، ۱۳۷۹، ص ۲۹۲) (شکل ۶).



شکل ۵. نحوه عملکرد نفس و غرایز با فطرت در طول حیات انسان متاله



شکل ۶. نفوس انسان مبتنی بر عملکرد ساحت‌های انسان

در خانه‌های سنتی بیشتر جوامع نکاتی در معماری رعایت می‌شده است که همواره نشان‌دهنده توجه به وجوب مختلف انسان در نگرش معمار بوده است. توجه به طبیعت، قرینگی، توازن، درون‌گرایی، تناسب، نظم، محرمیت فضایی، آسمان و... همه مسائل فطری بوده و تنها متکی بر مسئله کالبدی و آسایش جسمی نبودند؛ برای مثال نظم و قرینگی امری فطری است که انسان با قرارگرفتن فضای نظم‌یافته می‌تواند تمرکز اندیشیدن را پیدا کند؛ چرا که نیروهای بصری در فضای قرینه، نظم‌یافته و درون‌گرا به تعادل می‌رسند و این تعادل یا عدالت فضایی مرتفع‌کننده نیازهای روحی و فطری انسان است (شکل ۷).



شکل ۷. خانه بروجردی‌ها. کاشان. ۱۲۴۰ هجری شمسی

اگر در مکتبی مانند مکتب مدرن تنها ساحت مادی برای انسان مدنظر باشد، خودبه‌خود نفس اماره، ملاک پذیرش هر چیزی خواهد بود و اثر معماری خلق‌شده نیز بازتابی از آن نفس خواهد بود؛ نگرشی که نفس انسان را از آغاز خلق‌شده با ساختار و گرایش‌های نامناسب تعریف میکند. البته فیلسوفانی همچون «نیچه»، «فروید»، «هابز» و «ماکیاولی» نیز آن را رقم زده‌اند و معمارانی همچون «گروپوس» دنباله‌رو این نگاه بودند (نقره‌کار، ۱۳۸۷، ص ۱۳۰). همچنین آن‌هایی که نفس انسان را به ابعاد درونی خود فرو کاسته‌اند، تنها نگاه اشمالی به انسان در معماری داشتند (جدول ۱).

جدول ۱. ویژگی‌های ذهنی-نفسانی (نه فطری) میس وندروهه در اثر معماری

نام اثر: خانه فارنز فورث اثر مس وندروهه	ویژگی‌های اثر مبتنی بر ذهن نه فطرت
	<p>پنجره‌های بزرگ شیشه‌ای (محرمیت‌نداشتن فضا) و بی‌توجهی به مسئله فطرت انسانی اتلاف منابع انرژی به‌واسطه شفافیت (تسلیم‌نشدن در برابر قانون هستی و اسراف و بی‌توجهی به ساحت مادی انسان) حداقل‌گرایی (بی‌توجهی به نیازهای روانی و زیبایی‌شناسی و معنوی انسان) نبود دیوارهای ثابت داخلی (بی‌توجهی به ایجاد حس تعلق در فضا و دورماندن از ساحت فطرت انسانی) برون‌گرایی محض (بی‌توجهی به ساحت روان و روحی انسان و گرایش‌شان درون‌گرایی فطری انسان)</p>

بنابراین، نوع انسان‌شناسی بر نوع علوم تولیدشده در هر مکتب تأثیر بسزایی دارد؛ به‌طوری‌که در اسلامی‌سازی علوم این موضوع اهمیت دوچندان می‌یابد؛ برای مثال یکی از مبانی فلسفی علم گونه‌شناسی در علم معماری، انسان‌شناسی داروینستی است که امروزه طبقه‌بندی آثار معماری مبتنی بر همین علم صورت می‌گیرد. علم گونه‌شناسی در حوزه پژوهش‌های علم معماری حاصل انسان‌شناسی تکاملی است. فرضیه‌ای که بیشتر با نام «نظریه تحول» یا «تطور انواع» از آن یاد

می‌شود، با نام داروین آن را می‌شناسند و برخاسته از دل طبیعت و ثمره تحول تدریجی موجودات از نقص به تمام است. ساحت قدسی که در تبارشناسی انسان مطرح است نیز در آن به کلی بی‌معناست (معماریان، ۱۳۹۱، ص ۱۶۵). داوکینز، فیزیکدان مادی‌گرا و تکامل‌گرای معاصر، براساس فرضیه داروین و با بهره‌گیری از دانش ژنتیک، انسان را محصول تکامل ژنتیکی قلمداد می‌کند. او همه‌خواص، گرایش‌ها و بینش‌های انسان را محصور در ژن دانسته که بر اثر زندگی اجتماعی و تنازع بقا به چنین تکاملی دست یافته است (فرهیخته، ۱۳۹۴، ص ۷۷).

نظریه تکامل ژنتیکی و نظریه تکاملی داروین بیشترین تأثیر را در معماری مدرن و به تبع آن در طراحی خانه‌ها داشتند. البته بعدها نظریات انسان‌شناسی پدیدارشناسان و آگزیستانسیالیستی نیز به نوعی در روند آن‌ها به خصوص تفکرات مدرسه موراتوری در ایتالیا نیز تأثیر گذاشتند. در تمام نظریه‌پردازان این مدرسه، دو پدیده انسان و طبیعت اساس گونه‌شناسی بوده است (معماریان، ۱۳۹۱، ص ۱۷۵). گونه از نگاه موراتوری‌ها حامل تمامی ترکیب قبلی اطلاعات بوده است. معمار به کمک مفهوم گونه و عمل براساس آن، پیوند بین حال و گذشته را به وجود آورده است. به نوعی موراتوری‌ها زمان بیرونی (تاریخ) را وارد گونه‌شناسی کردند. روح و معنا در گونه‌شناسی نادیده گرفته می‌شود؛ زیرا فطرت در ساحت انسان‌شناسی تکاملی، موضوعیتی ندارد. بر این اساس، ساختار درونی معماری از دیدگاه گونه‌شناسان تنها بر یک ساحت (شکل یا کالبد) استوار است و عوامل بیرونی سبب تغییرات گونه‌ها می‌شود؛ همان‌طور که داروین دلیل حرکت را عامل بیرونی می‌داند (بیرون موجود)؛ درحالی‌که عامل حرکت در نگاه اسلامی درونی است و عوامل بیرونی تنها علل معده هستند (عبودیت، ۱۳۹۱، ص ۲۱).

برخلاف انسان‌شناسی مدرن و تکاملی، اگر به وجود ساحتی ماورایی به نام روح در انسان اذعان شود، علم معماری دستخوش تغییرات اساسی می‌شود. در معارف اسلامی، شاید مهم‌ترین کلیدواژه‌ای که بتواند به مقابله مبنای انسان‌شناسی تکاملی برود، کلیدواژه قرآنی «فطرت» است (سوزنچی، ۱۳۹۹). قرآن کریم «فطرت» را مبنای ثابت می‌داند و «سنت الهی» نیز بی‌تبدیل و تغییر (فاطر، ۴۳) وصف شده است؛ بنابراین اگر به دنبال امری ثابت هستیم که عامل وحدت کل متغیری در طول زمان باشد؛ باید آن را در سنت الهی جست‌وجو کنیم. این سنت ثابت با دگرگونی فطرت در یکایک افراد (شاکله) بشر منافاتی ندارد. بیشتر متفکران مانند مطهری، علامه طباطبایی و علامه جوادی آملی که مشرب فلسفی صدرایی دارند، دگرگونی فطرت را به مدد نظری حرکت جوهری صدرالمتألهین شیرازی (۹۸۰-۱۰۵۰ ق) تبیین می‌کنند.

گفتنی است رابطه بین فطرت و شاکله، بسیار مهم است. فطرت انسانی تنها با خدا ارتباط دارد، اما شاکله به خود انسان مستند و مربوط است. او گاهی شاکله خود را براساس فطرت شکل می‌دهد

(جوادی آملی، ۱۳۹۲، ص ۲۰۲). مطالعه خانه‌های مدرن همواره نشان می‌دهد آنچه محوریت کار قرار گرفته تنها شاکله است و فطرت انسانی در شکل‌دهی به خانه‌ها نقش نداشته است؛ برای مثال خانه شیشه‌ای فیلیپ جانسون با تکیه بر انسان‌شناسی مدرن تنها بر شاکله آزاد فرم گرفته است که از هیچ ساحت انسانی پیروی نمی‌کند؛ حتی در این اثر ملاحظه می‌شود به ساحت جسمانی هم بی‌توجهی شده است. در این بنا نفس مسوله‌معمار، مفهوم خانه را کامل وارونه جلوه داده است. حقیقت خانه در مفهوم درون‌گرایی آن نهفته است، اما بنای فوق، این مفهوم را دگرگون کرده است. در این بنا، دیوارها به بازشوها و فضاهای شفاف تبدیل میشوند و حریمیت فضایی و حیامداری از بین می‌رود. کاهش دیوارها، فضای خانه را به کلیتی شفاف تبدیل می‌کند؛ یعنی شاکله‌ای جدا از فطرت انسانی (شکل ۸).



شکل ۸. خانه شیشه‌ای از فیلیپ جانسون (۱۹۴۹)

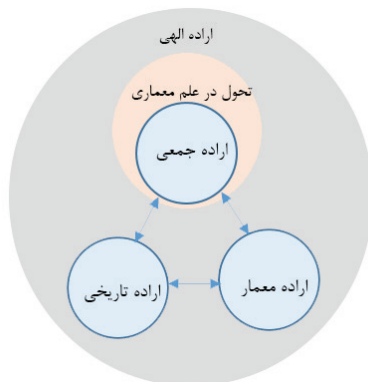
اراده انسان در مکتب اسلام و مقایسه آن با مکتب مدرن

انسان اراده‌هایی دارد که در هم تنیده شده‌اند. اراده فردی، اراده اجتماعی و اراده تاریخی انسان از موضوعاتی است که در دانش معماری مدنظر قرار نگرفته‌اند. در حوزه علم معماری نیز این سه اراده اصالت دارند. در برخی مواقع، ممکن است اراده فردی معمار، آن‌قدر ضعیف باشد که مغلوب اراده جامعه شود، اما این‌طور نیست که گفته شود الزاماً و منطقی، اراده جمع باید اراده فرد را از بین ببرد. شاهد مطلب این است که گاه ما وحدتی معرفتی داریم که نظریه دیگری این وحدت را می‌شکند و الگویی جدید را به وجود می‌آورد؛ مانند نظریه معمار معروف ریچارد راجرز در حوزه معماری که منتج به ایجاد سبک «های تک» در همه حوزه‌ها شد. این امر نشان می‌دهد فکر، اراده و کنش معمار، وجود خارجی دارد و می‌تواند ساختارشکن باشد، اما به لحاظ اجتماعی، توده مردم متأثر

از محیط هستند. برای تبیین این بحث می‌توان از اصل فلسفی تشکیک وجود بهره گرفت و گفت اراده می‌تواند از فرد معمار آغاز شود و با حرکت اشتدادی و به نحو تشکیکی، شدت یابد تا حالت جمعی پیدا کند. این وضعیت جمعی آنقدر شدت می‌یابد که مخاطبان و معماران دیگر را در خود هضم می‌کند؛ البته نه اینکه فطریات ادراکی و گرایشی آن‌ها را از بین ببرد.

به عبارت دیگر، وحدت معمار، یک‌باره به وحدت اجتماعی تبدیل نمی‌شود و نظام علمی ایجاد نمی‌کند، بلکه ابتدا تعاملی بین وحدت معماران ایجاد می‌شود و وحدتی صناعی شکل می‌گیرد؛ سپس به میزان شدتی که پیدا می‌کند به وحدت حقیقی تبدیل می‌شود. تا زمانی که وحدت شکل نگیرد، تأثیر نظریه‌های علمی شدت نخواهد گرفت؛ برای نمونه در ایجاد علم «های تک» در معماری، نظریه با ریچارد راجرز آغاز می‌شود، اما با حرکتی اشتدادی از سوی معماران دیگر مانند نورمن فاستر و نیکلاس گریمشاوبه وحدتی اجتماعی تبدیل شده و نظام علمی معماری «های تک» ایجاد می‌شود؛ بنابراین تأثیر نظریه‌های تولیدی ممکن است خفیف یا شدید باشد. در عصر کنونی نظریه‌های پایداری (اقلیمی-اجتماعی) در مسکن، وحدتی علمی و اجتماعی ایجاد کرده‌اند که حدود هفتاد سال گذشته این‌گونه نبوده است؛ بنابراین یکی از عوامل تغییر وضعیت خانه‌های امروز زمینه‌سازی تبدیل اراده‌های فردی بومی-حکمی معماران به اراده جمعی است.

گفتنی است با اراده افراد یا تک‌تک معماران نمی‌توان تحولی عام در معماری و دگذگونی خاصی در طراحی مسکن و خانه‌ها ایجاد کرد، بلکه باید به تغییر ساختارها نیز دست یافت؛ یعنی ابتدا باید ساختار را اصلاح و سپس تغییر در اراده‌ها را از انسان‌ها طلب کرد. البته ساختارها جبر نمی‌آورند، اما زمینه‌ساز تغییر اراده‌ها هستند؛ هرچند نقش اراده‌ها نیز در این باره بر کسی پوشیده نیست. معماران خاص ساختار را تغییر می‌دهند، اما معماران متعارف تابع ساختارها هستند (شکل ۹). البته اراده الهی بر همه این اراده‌ها حاکم است و نباید از مشیت، قضا و قدر الهی در فرایندهای اختیاری غفلت کرد.



شکل ۹. اصالت‌مندی اراده‌ها در تحول علم معماری و نقش اراده جمعی

بر این اساس با تکیه بر سه اصل مطرح شده همواره باید اشاره کرد که یک اثر معماری مانند خانه مؤلفه‌هایی درونی دارد که با تکیه بر نوع انسان‌شناسی و توجه به نیازهای کاربر در حوزه فردی-اجتماعی-تاریخی رنگ متفاوتی به خود می‌گیرد. همچنین دارای مؤلفه‌های بیرونی مانند اجتماع، سیاست، اقتصاد، فرهنگ و محیط است که این مؤلفه‌ها نقش علل معده خواهند داشت و به نوعی شاید محدودکننده باشند و گاهی بستر رشد را فراهم کنند. معمار همواره باید بتواند نیازهای فرهنگی، سیاسی و... انسان یا همان کاربر اثر را به خوبی بشناسد و این متغیرات را با تکیه بر ثابتهای (مبانی حکمی) در هر شرایط زمانی تنظیم کند.

بحث

با بررسی مؤلفه‌های انسان‌شناسی و هستی‌شناسی در دانش معماری که مسائل بیرونی علم هستند، همواره می‌توان براساس جدول ۲ مقایسه‌ای تطبیقی بین خانه‌های مبتنی بر دانش حکمی و خانه‌های مبتنی بر دانش مدرن داشت و قواعدی را استخراج کرد.

جدول ۲. مقایسه تطبیقی خانه‌های مبتنی بر دانش حکمی و خانه‌های مبتنی بر دانش مدرن

قواعد طراحی خانه مبتنی بر دانش مدرن	قواعد طراحی خانه مبتنی بر دانش حکمی	مؤلفه‌های هستی‌شناسی و انسان‌شناسی	
ندارد	دارد	توجه به عوالم سه‌گانه	هستی‌شناسی
ایجاد قاعده آزاد فرمی در فضا	ایجاد قاعده عدالت معنایی و صوری در فضا	توجه به هویت ذاتی	
ندارد	دارد	توجه به هویت ربط	
ایجاد قاعده ارتباط در فضا	ایجاد قاعده تشخیص در فضا	توجه به قوانین ثابت	
دارد	دارد	توجه به قوانین متغیر	
ایجاد قاعده سیالیت و بی‌نظمی در فضا	ایجاد قاعده انسجام در فضا		
ندارد	دارد		
ایجاد قاعده منعطف در فضا	ایجاد قاعده اصالت در فضا		
ندارد	دارد		
ایجاد قاعده انعطاف‌پذیری در فضا	ایجاد قاعده شاکله‌مندی در فضا		

مؤلفه‌های هستی‌شناسی و انسان‌شناسی	قواعد طراحی خانه مبتنی بر دانش حکمی	قواعد طراحی خانه مبتنی بر دانش مدرن
انسان‌شناسی	توجه به	ندارد
	ساحت‌های سه‌گانه وجودی انسان	ایجاد قاعده تکاملی در فضا
	توجه به اراده	دارد
	انسان	ایجاد قاعده تغییر تمدنی

نتیجه‌گیری

با توجه به پژوهش صورت‌گرفته همواره این موضوع مورد توجه است که مبانی عام فلسفی، به‌ویژه مبانی هستی‌شناسی و انسان‌شناسی در جهت‌دهی به قوانین واقعیت‌های عینی معماری به‌خصوص مسکن یا خانه بسیار مؤثر هستند. دانش مدرن و دانش حکمی هر دو همواره به‌دنبال تغییر وضع موجود با رویکرد تمدنی بوده‌اند، اما در فرایند این تغییر، دانش مدرن با توجه به فلسفه مضاف دانش‌ها یا مبانی عام فلسفی آن‌ها و تغییر مبانی، مولد مکاتبی در دانش‌های مختلف برای تغییر وضع موجود و ایجاد تمدن جهانی موفق بوده است؛ بنابراین به نظر می‌رسد به‌منظور تحقق فضای معماری حکمی (طیب) در مقابل فضای معماری مدرن باید با بازشناسی مبانی فلسفی مدرن در دانش معماری تحت عنوان فلسفه مضاف معماری مدرن و جایگزینی مبانی حکمی درصدد تولید مکاتب حکمی با رویکرد تمدنی بود. در نتیجه این امر می‌توان تحت این مکاتب و اراده جمعی معماران در تولید نظریه‌های حکمی در مقابل نظریه‌های مدرن بستر گفت‌وگو سازی و ساختار سازی تغییر به وضع مطلوب را فراهم کرد؛ چراکه خانه طیب برای تحقق باید از قواعدی پیروی کند که حاصل تغییر مبانی عام دانش معماری است. مؤلفه‌های هستی‌شناسی در پنج حوزه عوالم سه‌گانه، هویت ذاتی، هویت ربط، قوانین ثابت و قوانین متغیر و مؤلفه‌های انسان‌شناسی در دو حوزه ساحت‌های سه‌گانه انسان و توجه به اراده او مباحث اصلی هستی و انسان‌شناسی هستند. از بطن این مؤلفه‌ها قواعدی مانند عدالت معنایی-صوری، قاعده انسجام، قاعده اصالت، قاعده شاکله‌مندی، قاعده فطری‌گرایی از قواعد اصلی ایجاد خانه حکمی یا طیب هستند که البته تعداد این قواعد حصر عقلی نیست، بلکه با واکاوی مبانی می‌توان به قواعد بیشتری نیز دست یافت، اما برای این امر ضرورت توجه به فلسفه مضاف در معماری موضوعیت می‌یابد.

کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. ابراهیمی دینانی، غلامحسین. ۱۳۸۳. وجود رابط و مستقل در فلسفه اسلامی. تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
۴. اشرفی، نسیم. ۱۳۹۹. «گونه‌شناسی یا مرکزشناسی». تحقیقات بنیادین علوم اسلامی. دوره ششم، شماره ۴، صص ۵۹-۸۴.
۵. امین‌پور، احمد؛ مدنی، رامین و حیاتی، حامد. ۱۳۹۶. «بررسی چگونگی تجلی آموزه‌های اسلامی در کالبد مسکن؛ نمونه موردی: خانه سنتی در اقلیم گرم و خشک ایران». نشریه مدیریت شهری و روستایی. دوره شانزدهم. شماره ۳. صص ۴۳۵-۴۵۸.
۶. بمانیان، محمدرضا؛ ارجمندی، سحر و علی محمدی، فرزانه. ۱۳۹۲. «تأثیر اصول فقهی مرتبط با حقوق شهروندی بر پایه عدل در طراحی مسکن (نمونه موردی: سه مورد از خانه‌های ایرانی - اسلامی)». مطالعات شهر ایرانی - اسلامی. شماره ۱۲، صص ۸۹-۱۰۰.
۷. پارسایان، حمید. ۱۳۹۰. روش‌شناسی انتقادی حکمت صدرایی. قم: کتاب فردا.
۸. جنکز، چارلز. ۱۳۹۸. داستان پست مدرنیسم. ترجمه احسان حنیف. تهران: فکر نو.
۹. جوادی آملی، عبدالله. ۱۳۹۲. فطرت در قرآن (تفسیر موضوعی قرآن کریم). جلد ۱۲. قم: نشر صدرا.
۱۰. حائری مازندرانی، محمدرضا. ۱۳۸۸. خانه، فرهنگ، طبیعت: بررسی معماری خانه‌های تاریخی و معاصر. تهران: مرکز مطالعاتی و تحقیقاتی شهرسازی و معماری.
۱۱. خسروپناه، عبدالحسن و عاشوری، مهدی. ۱۳۹۴. روش‌شناسی علوم اجتماعی. تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
۱۲. خسروپناه، عبدالحسین. ۱۳۹۱. «الگوی حکمی-اجتهادی علوم انسانی». فصلنامه جاویدان خرد. شماره ۱۹. صص ۱۳-۵۸.
۱۳. _____ . ۱۳۹۲. فلسفه علوم انسانی (بنیان‌های نظری). قم: نشر تعلیم و تربیت اسلامی.
۱۴. _____ . ۱۴۰۰. نظریه‌پردازی در علوم انسانی حکمی. تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
۱۵. رشاد، علی‌اکبر. ۱۳۸۵. فلسفه مضاف. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

۱۶. سجادی، سیدجعفر. ۱۳۷۹. فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملاصدرا. تهران: طبع و نشر.
۱۷. سوزنچی، حسین. ۱۳۹۹. «فطرت به مثابه نظریه انسان‌شناختی رقیب برای علوم انسانی مدرن». آیین حکمت. سال دوازدهم. شماره ۴۴. صص ۷-۳۵.
۱۸. طباطبایی، سید محمدحسین. ۱۳۷۴. تفسیرالمیزان. ترجمه موسوی همدانی. ج ۱۶. قم: دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۹. عبودیت، عبدالرسول. ۱۳۹۱. درآمدی به نظام حکمت صدرایی. ج ۳. قم: سمت.
۲۰. فرهیخته، نورالدین. ۱۳۹۴. داروین‌سیسم و مذهب (نبرد اندیشه‌ها در زیست‌شناسی). تهران: ققنوس.
۲۱. مصباح یزدی، محمدتقی. ۱۳۹۵. رابطه علم و دین. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
۲۲. مطهری، مرتضی. ۱۳۷۷. مجموعه آثار. ج ۲ (مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی). تهران و قم: صدرا.
۲۳. مطهری، مرتضی و طباطبایی سید محمدحسین. ۱۳۷۷. مجموعه آثار. ج ۶. قم و تهران: صدرا.
۲۴. معماریان، غلامحسین. ۱۳۹۱. آشنایی با معماری مسکونی ایرانی: گونه‌شناسی درون‌گرا. تهران: سروش دانش.
۲۵. _____ . ۱۳۹۱. سیری در مبانی نظری معماری. تهران: انتشارات سروش دانش.
۲۶. مؤمنی، کوروش و ناصری، ندا. ۱۳۹۴. «بررسی ابزارها و روش‌های ایجاد محرمیت در خانه زینت‌الملک شیراز منطبق بر آیات و روایات اسلامی». پژوهش‌های معماری اسلامی. دوره سوم. شماره ۴. صص ۱۸-۳۵.
۲۷. نقره‌کار، عبدالحمید. ۱۳۸۷. درآمدی بر هویت اسلامی در معماری و شهرسازی. تهران: وزارت مسکن و شهرسازی.
۲۸. نقی‌زاده، محمد. ۱۳۹۵. نظریه فضای حیات طیبیه: شهر آرمانی اسلام. تهران: دانشگاه آزاد اسلامی.
۲۹. نصر، طاهره. ۱۳۹۴. «پارادایم معماری مسکن در سیمای امروز شهر ایرانی-اسلامی». مطالعات شهر ایرانی-اسلامی. دوره ششم. شماره ۲۲. صص ۶۷-۷۸.

30. Futuyma, D. J. 1998. *Evolutionary Biolog.* 2nd ed. Sunderland, MA: Sinauer Associates, PDF.
31. Gould, S. J. 2007. *Ever since Darwin: Reflections in Natural History.* New York: Norton, EPUB.
32. Le C. 1931. *Towards a New Architecture.* london: J. Rodker
33. Mayr, E. 2004. "Darwin's Influence on Modern Thought", *What Makes Biology Unique? Considerations on the Autonomy of a Scientific Discipline*, New York: Cambridge UP, pp. 83-97.